

«فمینیسم پسااستعماری و جنبش متقدم زنان در ایران» دیگری سازی و مناسبات سلطه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۳

کد مقاله: ۹۰۴۹۰

سارا فهیمی^۱

چکیده

نقد پسا استعماری نقدی است که ماهیت ضد استعماری و ضد امپریالیستی دارد و در آن عوامل ناهم‌زمان و نامتجانس تربیت و جنسیت که عوامل شکل‌دهنده هویت‌اند، موردبررسی قرار می‌گیرد. آنچه تا به حال «فرهنگ اقلیت‌ها» نامیده شده در واقع فرهنگ اکثریت است که از دید گروه‌ها یا جریان‌های استعماری حاکم به حاشیه رانده شده و سرکوب شده است و به‌عنوان «فرهنگ اقلیت» در درجه چندم قرار گرفته است. جنبش فمینیسم نیز در گذر زمان اشکال متفاوتی به خود گرفته است. طی دوران استعمار و پس از استقلال اقدامات و فعالیت‌ها جنبش‌های عملی و نظری در سایر نقاط جهان صورت گرفت که اینک از آن با نام «فمینیسم پسا استعماری» یاد می‌شود گرچه اصطلاح فمینیسم برای زنان در ایران واژه نوینی است اما در جنبش متقدم زنان ایران به آن استناد شده و در ادبیات مقاومتی فمینیسم به آن اشاره می‌گردد.

واژگان کلیدی: فمینیسم پسااستعماری؛ دیگری سازی؛ جنبش زنان در ایران؛ حجاب

۱- مقدمه

جنبش اجتماعی واژه ایست که از قرن ۱۱ میلادی توسط سن سیمون ابداع شد از آنجاکه رویش هر جنبشی نتیجه کمبودها و خلاهایی است که در جامعه پدید آمده. گروهی برای اثبات و غالب کردن در جامعه شروع به حرکات اجتماعی می‌کنند. پسا استعمارگرایی از زمان توسعه خود در دهه ۱۹۸۰ با رشته‌های اقلیت همراه شده است. چنین حوزه‌های شناختی در طرد و حذفی است که برتری‌ها و اقتدار نظام‌های شناختی را در کانون توجه قرار می‌دهد. دانش اقلیت چون فمینیسم فرو دستان شکلی از اندیشه و فرهنگ را تجسم می‌بخشد. (Ashcroft, 1990:40). فمینیسم پسا استعماری در عمومی‌ترین شکل خود، دربرگیرنده انواع مبارزات زنان جهان سوم علیه ایدئولوژی‌های مردسالارانه حاکم است. این مبارزات متضمن اعتراض به ساختارهای قدرت محلی و مبارزه با دیدگاه‌های اروپا مداری یا نژادپرستی و همچنین فمینیسم جهان اول است (Bose, 2005:88). این گرایش فمینیستی از لحاظ مکانی و زمانی و نیز محتوایی به صورت متفاوتی ظاهر شده است. بریندا بس در مقاله‌ای توجه از صدای استعمارگر یا سوژه استعمار شده نخبه، به صداهایی منتقل می‌شود که غالباً از متون استعماری حذف شده‌اند (Spivak, Young 2005:203). نقد بس بر آراء و مواضع نویسندگان جهان سوم (پسا استعماری) با بررسی مطالعات فرودستان همراه است. اصطلاح «فرو دست» از «در حاشیه‌های تاریخ» گروه‌های اجتماعی فرو دست، اتنویو گرامشی گرفته شده است. گرامشی واژه فرو دست را در توصیف طبقه اجتماعی معینی که در حاشیه قرار گرفته است، بکار می‌برد و اسپیواک در کاربرد مفهوم «فرو دست» همچنین از «گروه مطالعات فرو دستان» نیز متأثر است. گروهی که هدفش نوشتن تاریخ فرو دستان با هدف مشارکت مردمی بود. بی شک امروزه جنبش زنان در ایران در گفتمان برابری خواهی از بستر تجربه زیسته آنان در طول تاریخ نشئت گرفته و جایگاهی قابل توجه رادر فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران اخذ کرده است. جنبش زنان در ایران از مشروطه به بعد طی سالهای متوالی در حلقه‌هایی آشکار و مخفی، کنشهای خیابانی و شیوه‌هایی از اعتراضات مدنی را علیه تبعیض برپا کرده و از آن استفاده فراوان برده‌اند.

۲- چارچوب نظری

۲-۱- جنسیت در آرای فمینیسم پسا استعماری

چاندرا موهانتی شیوه‌هایی را توضیح می‌دهد که طی آن دانش فمینیستی غربی، زنان جهان سوم را به مثابه گروهی نامتجانس تلقی می‌کند و در نهایت می‌خواهد این را بگوید که: گفتمان فمینیستی غربی، هم می‌تواند قوم‌مدارانه باشد و هم در برخی موارد می‌تواند نشان دهد که این گفتمان، شکلی از گفتمان استعماری است. تریچر معتقد است علاقه زن سفید به زن جهان سوم، با این فرض که این زنان تحت سرکوب مردان زمینه فرهنگیشان می‌باشند پس نیازمند حمایت از سوی نیروهای مدرنیته‌اند، علاقه‌ای از سر برابری و انسان‌دوستی نیست؛ زیرا این فرض بر آن است که گویا زنان اروپایی و آمریکایی دارای امنیت و آزادی‌اند و نیازی به مبارزه با روابط نابرابر قدرت ندارند؛ فرضی که آشکارا از موقعیت فرادست طراحی شده است.

چنانکه دیدیم نقد فمینیستی و همچنین نقد مطالعات فمینیستی از جمله قلمروهای مطالعات پسا استعماری است. فمینیسم پسا استعماری مستلزم (و متضمن) مبارزه زنان با ساختار اقتدار و ساختار قدرت مردسالارانه جهان سوم و مبارزه علیه ساختارهای قدرت تضعیف‌کننده زنان و نیز علیه ارزش‌هایی است که مردان، زنان و دیگر فمینیست‌ها بر مبنای عقاید اروپامدارانه یا نژادپرستانه ایجاد کرده‌اند؛ بنابراین زنان می‌توانند به صورت آشکار مورد ستمی مضاعف قرار گیرند و همچون روایت قانون «ناچارند برای اسکان در جهان ساخته‌شده، برای دیگران مبارزه کنند». سختی و دشواری‌های سکنی گزیدن در جهان دیگران، برای زنان حالتی مضاعف به خود می‌گیرد؛ زیرا او هم زن است و هم استعمار شده.

در اواسط قرن نوزدهم «الیزابت کادی استون» و «لوزان بی آتونی» موفق به تأسیس انجمن حق رأی زنان شدند. در موج آخر فمینیسم، فمینیست‌هایی چون «شوالتر»، «گیلبرت» و غیره در جست‌وجوی یافتن زبان متعلق به زنان‌اند. در دوران معاصر، منتقدان پسا فمینیستی چون «لوسی ایریگاری»، «هلن سیزو» و «جولیا کریستوا» دغدغه فمینیست‌های پیشین را به حوزه فلسفه، روانکاو، زبان‌شناسی و سیاست رادیکال بسط داده و به طور اساسی فرضیاتی را مورد پرسش قرار داده‌اند که جوامع مردسالار بر اساس آن‌ها شکل گرفته‌اند. به بیان «بیل اشکرافت» نظریه پرداز پسا استعماری، موازنه همگنی بین فرضیه فمینیستی و پسا استعماری برقرار است. هر دو قصد دارند به حاشیه رانده‌شدگان را به جایگاه غالب برسانند. می‌توان بیان کرد که دیگر بودگی و به حاشیه رانده شدگی، صدای خاموش شده زن ایرانی را در وضعیت مرکز قرار می‌دهد. هر دو نظریه فمینیسم و پسا استعمارگرایی، غلبه و برتری سیستم غالب را تأیید می‌کنند و نیاز و جست‌وجو برای براندازی آن، به نحو نسبی، اما آشکار ترسیم شده است؛ زیرا نقد ملی پسا استعماری درصد براندازی ساختارهای غلبه و جایگزینی سنت‌های زنانه به جای کانون مردمحور جامعه بوده است.

در سال ۱۹۸۸ «هولست پیرسون» و «روتر فورد» مجموعه‌ای با عنوان *دوباره استعمار شدن* ارائه کردند که می‌توان موقعیت مشابه آن را مشاهده کرد. دیدگاه‌های فمینیستی در نقد پسا استعماری به نحو قابل‌تأملی در این رویکرد قابل تعمیم است. در واقع

استراتژی اخیر فمینیستی در نقد پسااستعماری از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار است و آن را برجسته می‌سازند. به طور خلاصه در ترسیم و مصور کردن قاجاریان می‌توان دیگربودگی، به حاشیه رانده‌شدگی و صدای خاموش را به‌عنوان شاخص‌هایی در نظر گرفت که آن‌ها را در وضعیت مشابهی قرار می‌دهد؛ علاوه بر آن، فمینیسم و پسااستعمارگرایی غلبه و برتری سیستم غالب را رد کرده و در جست‌وجوی براندازی آن‌ها بر آمده‌اند.

۲-۲- آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟

«گایا تری چاکراوورتی اسپیواک» فمینیست و مارکسیست هندی در مقاله *آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟* بر نقش روشنفکران رادیکال غربی بیش از مورخ فرودست به‌مثابه سخنگو یا وکیل گروه‌های تحت ستم یا تضعیف‌شده تمرکز می‌کند. او می‌گوید: «درحالی‌که این متفکران در مبانی نظری، نقد رادیکال سوژه انسان‌گرایی غربی را پیشنهاد می‌دهند، تعریف آن‌ها از کنش سیاسی به نحوی کارآمد فقط سوژه غربی را به‌مثابه سوژه اصلی در مرکز قرار می‌دهد در میان پدرسالاری و امپریالیسم و در میان صورت‌بندی ایزه، چهره زن فرودست ناپدید می‌شود، نه در عدمی بکر که در نوسانی خشونت‌آمیز. نوسانی که همان تصویرسازی نابجای زن جهان‌سومی است که میان سنت و مدرنیته گرفتار مانده است» (Spivak:1985,306). زنان مستعمرات دوچندان بی‌صدا شده‌اند و تحت ستم و سرکوب مضاعفی قرار دارند یک‌بار از سوی نظام مردسالار اجتماع خود و بار دیگر از طریق استعمار اروپا محور. اسپیواک درباره تاریخ و تاریخ زنان، بر ما آشکار می‌کند که چگونه مراحل تکامل تاریخی فمینیسم در غرب را برحسب دستیابی زنان به فردگرایی تعریف کنیم؛ و اسپیواک آن را ایدئولوژی فعال امپریالیسم می‌داند که گستره گفتمانی را فراهم می‌آورد. (شاهمیری ۱۳۸۷:۱۴) وی در کل کمتر بر فرایند بازبینی و بازخوانی تاریخی استعمار به معنای دقیق کلمه متمرکز است و بیشتر دل مشغول نقد اشکال استعمار نو در فضای فرهنگی معاصر است. بنابر این تمرکز او بیشتر بر امپریالیسم جدید است تا شکل تاریخی محدود تر استعمار. (همان: ۱۴۷) هدف او مقابله با بازنمایی‌ها و روایت پردازی‌های تاریخی است. مطابق آنچه ادوارد سعید اعلام می‌دارد که شرق محصول بازنمایی غرب است، اسپیواک نیز در صدد ایجاد روایت جدیدی است از اینکه چگونه جهان سوم به‌مثابه بازنمایی یا به‌مثابه مجموعه بازنمایی‌ها، هم برای غرب و هم برای فرهنگ شرق به‌عنوان موضوع بازنمایی خلق می‌شود. اسپیواک بر امکان بازیابی صداها و بدیل در بطن گفتمان‌هایی که در ظاهر متن‌های ساده استعماری اند متمرکز است.

نقد اسپیواک به مطالعات فرو دستان این است که این مطالعات در صدد احیای تاریخی آگاهی فرو دستان است. چرا که در نهایت به قوم مداری وارونه می‌انجامد و در فمینیسم نیز اگر دوگانگی مرد/زن، چنانکه اکنون وجود دارد، وارونه شود، در آن صورت به تقابل پیچیده دیگری خواهد انجامید؛ اما در تحلیل نهایی سرشت زن همچنان بر اساس مناسبات تقابلی زن/مرد تعیین می‌شود. (mohanty.1984:61) از این رو اسپیواک کسانی را که به دلیل نوستالژی فرهنگ گمشده یا سرکوب‌شده به موضع بومی گرا متوسل می‌شوند، احتمال بازیابی اصل گمشده‌ای را به شکل کامل آرمانی می‌کنند، بدون توجه به اینکه این واقعیت که خود تصویر این اصل گمشده یا همان دیگری سرکوب‌شده از سوی استعمارگر، براساس تصویر ذهنی همان استعمارگر ساخته شده است. بنا بر این استعمارزده تصویر پردازی غربی در باره جامعه او را که حال به صورت جامعه گمشده دیگری به نام «جهان سوم» فرا فکنی می‌شود را باز تولید می‌کند. اسپیواک معتقد است: همه این استدلال‌ها، خواه از سوی استعمارگر و خواه از سوی استعمار شده، هنوز هم بر واژگان ساخته استعمارگر استوار است (Spivak.1985:132). از نظر اسپیواک، مساله این نیست که زن جهان سوم نمی‌تواند به معنای واقعی کلمه سخن بگوید بلکه این است که او فاقد موقعیت بیان است «هیچ فضایی نیست که در آنجا سوژه فرودست جنسی بتواند سخن بگوید». او هیچ موقعیتی ندارد، همه به جای او سخن می‌گویند. همچنان که او به گونه‌ای بی‌وقفه به‌عنوان ایزه پدرسالاری یا امپریالیسم بازنویسی می‌شود. بنا بر این طبق نظر اسپیواک، تاریخ نگار مطالعات فرودستان با مفروضات پنهان موضوع مورد نقد خودش هم‌دست باقی می‌ماند. به باور او هرچند سوژه‌ای خاص و نخبه ممکن است سوژه‌ای باشد که صدای او نزدیکی بیشتری با تصورات استعماری در باره «دیگری» دارد، باید تاکید کرد که سوژه فرودست استعمار شده غالباً از متون استعمار گرایانه حذف شده است.

سیمون دوبووار در کتاب جنس دوم (۱۹۴۹) اعلام می‌دارد: کسی زن متولد نمی‌شود بلکه به زن تبدیل می‌شود. این نگرش یادآور دغدغه ادوارد سعید است که استدلال می‌کند، شرقی وجود ندارد، شرقی شرق می‌شود و گرنه در ذات خود شرقی کلیشه‌ای نیست؛ یعنی تصویری که از شرق وزن وجود دارد، ساخته و پرداخته ذهن غرب و جامعه مردسالاریا گفتمان‌های غالب هستند. «بیل اشکرافت» (۱۹۴۶) در کتاب خود (مطالعات پسا استعمارگرایی) اینگونه بیان میدارد موازنه همگنی بین فرضیه فمینیستی و پسااستعماری برقرار است. هردو قصد دارند به حاشیه رانده شدگان را به جایگاه غالب برسانند. می‌توان بیان نمود دیگربودگی و به حاشیه رانده شدگی، صدای خاموش شده زن فرودست را، در وضعیت مرکز قرار می‌دهد. در مرکز قرار دادن حاشیه و توجه به سوژه نادیده انگاشته شده محصول تأثیرات جنبش پسا ساختارگرایی بر مطالعات پسااستعماری است از این رو متفکران پسا استعماری با وام‌گیری از نظریات پسا ساختار گرایانه که حاشیه را مهمتر از متن و مرکز می‌داند سوژه حاشیه‌ای را در مرکز مطالعات خود قرار می‌

دهند. هردو نظریه فمینیسم و پسااستعمارگرایی، غلبه و برتری سیستم غالب را تأیید می‌کند چرا که نقد ملی پسااستعماری درصدد براندازی ساختارهای غلبه و جایگزینی سنت‌های زنانه به جای کانون مردمحور جامعه بوده‌اند.

۲-۳- مونث شرقی و صورت بندی فرودستان

در سال‌های نخستین سده بیستم، مفهوم زن در برداشت، بسیار مورد مناقشه و حاکی از ابهام معنایی بود در برداشت‌های سنتی که از زنانگی ریشه می‌گیرد، مفهوم زن مفعول تلقی شده و مادون مرد خود را تعریف می‌کند که برآورد این مهم برگرفته از مفهوم سنتی زن برای تحکیم فرادست و جزء لاینفک وجود سیاسی‌اش بود. پسا استعمار گرایی و پس‌از آن کاربرد کلمه زن در این دامنه نظری بسیار پرابهام است. جنس مونث، این ابهام معنایی رامو‌کد می‌کند. این ابهام، خود در احاطه ابهام سیاسی مضاعفی قرار می‌گیرد و این مه آلودگی و مبهم بودن چندگانه انتخاب یک مقصود از جایگاه زن شرقی را در بحثی نظری سخت می‌کند. زنان در یک فضای سیاسی در پیوند با سیاست ملی گرایانه قرار نداشتند. ابهام معنای زن جوهر مفهومی متعارضی را به ذهن متبادری کند. آن چه در مدرنیته به ظهور رسیده بود و در گفتار اندیشه سیاسی و مذهبی در جو مدرن جهانی دیده می‌شود، به زنان مشروعیتی می‌بخشید که در دهه‌های بعد به پیروزی مشارکت آنان در سپهر عمومی و پیروزی گفتار آنان منجر می‌شد. فمینیسم پسا استعماری به صورت بندی پاره‌ای موارد و در ارتباط به طبقه فرودست توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد همچون وابستگی فعالانه و منفعلانه به صورت بندی حاکم و همینطور صورت بندی فرودستان برای تأکید بر حقوق روانی و فردی و اجتماعی آنان. از سویی زنان ممکن است در جامعه به اعتبار تعدادشان در اکثریت باشند اما چنانچه ساختارهای قدرت حاکم و نظام‌های دلالنگر یک جامعه و یا فرهنگ علائق و منافع آن‌ها را به حاشیه رانده باشد، به نحوی که آن‌ها به لحاظ اجتماعی در جایگاه فرودست قرار گیرند، در حکم اقلیت به شمار می‌آیند و ازین سوبه حاشیه رانده شده‌گان و زنان فرودست در جایگاه خود بیش از همه در سایه قرار گرفته‌اند. پرسشی آشکار مطرح است که چرا زن شرق به شکل سوژه‌های مشارکت جو، فعال نبوده و تنها به‌عنوان موضوعات منفعل و شی‌واره سوژه استعمار مطرح‌اند؟ مطالعات پسا استعماری مدعی است کل قلمرو علوم انسانی و تاریخ به تباهی کشیده شده است و طبیعی است زن محبوس در تاریخی سیاست زده، نیاز خود را انکار و بهره برداری از خود وسلطه‌ای که بر او سایه افکنده است را پنهان نماید. زبان، این بار معنایی در سوژه استعماری، زبانی جنسیت محور بوده وزن ستیزی طرحی کلی از سرشت جنسیت یافته زندگی عمومی است. درست، مردانگی انحصار طلبانه‌ای را شکل می‌داد که با حضور زنان، پررنگ تر دیده می‌شد. زنان در کنار ثروت، جزئی از دارایی مستعمره بوده‌اند و زن شرقی را در فرآیند نوزایی‌اش به سرشتی مردانه تبدیل می‌شد. سیاست باز نمایی و قوم محورانه، هویت زنان را از اساس تغییر می‌دهد. «کیت میل» نویسنده و مبارز آمریکایی (۱۹۷۰) سیاست جنسی و مستعمره سازی در مرد سالاری معاصر را خاطر نشان کرده و می‌گوید این مستعمره سازی از طریق درونی سازی ارزش‌های مردانه در زنان عمل می‌کند و سیاست جنسی مبتنی بر زن ستیزی هم به طور نهادی و هم فردی منجر به سرکوب زنان می‌شود؛ و بدین سان مونث فرودست در مجتمعی سراسرمردانه، در شکل ابژه‌های مسخ شده منفعل باقی می‌ماند.

۲-۴- دیگری سازی و برداشت‌های موجود

اگرچه درست است که پیوند نظریه فمینیسم و پسا استعماری امکان شنیده شدن صدا و حضور سوژه‌های به حاشیه رانده شده را فراهم می‌کند اما تقابلی که گفتمان غرب در باره شرق می‌سازد الگویی را به ذهن متبادری می‌سازد که همان دوگانگی مرد و زن است که در پیوند با امپریالیسم تعریف می‌گردد. امپریالیسمی که در جستجوی نفوذ و تحمیل اراده و استعمار خود بر کشوری دیگر است. قانون با الهام از این سخن استعمارزده در جایگاه «دیگری» ای که نمی‌تواند نقش خود را بر عهده بگیرد ترسیم می‌کند. زن و مرد نیز در هردو گفتمان، از زبان موروثی خود، آیت‌هایی رابه اشتراک دارند؛ و از زمانی که سیمون دوبووار مفهوم «دیگری» را برای بیان عدم توازن قدرت میان مرد و زن به کار برد نقش مهمی در نقد فمینیسم پسا استعماری ایفا کرده است و این حضور صرف از زنان، بسیار پررنگ تر از حضور آن‌ها در عصری دیگر است.

«درست است که نظام استعماری به نسبت در برخورد با زنان بسیار متفاوت از مردان عمل کرده و در حق زنان، ستم و تبعیض مضاعف را روا داشته است و زنان در مقام سوژه‌های استعماری هم سوژه تبعیض عمومی بوده‌اند و هم در حکم سوژه تبعیض خاص، بنابر این جای آن دارد که این مساله در تمامی تحلیل‌های ستم استعماری لحاظ شود. حتی حرکت‌های پسا استقلال در ملی گرایی ضد استعماری از اینگونه سوگیری جنسی رها نیستند. تا حدی که ساختارهای سنتی و پیشا استعماری به شدت متاثر از سوگیری‌های مردانه هستند و زنان بومی را به غلط به‌مثابه انسانهای انزوا گزین و مطیع باز نمایی می‌کنند» (Ashcroft, 2007, 93)

4. در این گفتمان زن به‌مثابه «دیگری» به حاشیه می‌رود. اسپیواک بیان می‌دارد که چگونه برچسبی مانند «جهان سوم» یا زن «جهان سوم»، تمایل مردم جهان اول را به یک «دیگری» مهارشده نشان می‌دهد و مفعول ماندن جنبشی آزادی خواهانه رادر حیات زیستی‌اش را به تصویر می‌کشد؛ و در نهایت اذعان می‌دارد جهان روشنفکرانه غرب برای ارضای خود به سوگیری جنسیتی و به یک «دیگری» نیاز دارد.

دیگری سازی فرایندی دیالکتیکی است. استعمار یا «دیگری بزرگ» همزمان با تولید «دیگری کوچک» (زن جهان سوم) به مثابه سوژه بر ساخته می‌شود. استعمارگر نیز چون انسانهای دیگر دارای هویت مستقل و متکی به خود نیست او هویتش را از طریق تعامل با استعمارزده شکل می‌دهد. از دیگر سو مستعمره در این تغییر و تشتت از خود پرسش می‌کند: من کیستم؟ تا کجا دیگری است و از کجا من؟ ماهیت نبرد برای رسانیدن من به دیگری تا کجا امتداد می‌یابد؟ در مقابل دیگری باید خودی جعل شود که این خود بودن را می‌شد از طریق کاربردهای متمایز کننده فرهنگی به دست آورد. درست است ساخته شدن این خود جعلی به او توان مقابله با استعمار را می‌دهد و گفتمان فمینیستی از این امر پرده بر می‌دارد که از موقعیت ابژه وار که منتظر کشف نگاه دیگری است را به موقعیت سوژه می‌رساند و حضور دیگری در غیاب دیگری است که معنا می‌یابد و به نحوی درونی می‌گردد که به برون احتیاجی ندارد و هر دیگری در بطن این مبارزات خود قسمی از این تعدد فردیت است که خواهان یکی شدن خود با دیگری به بهای بقا است. بقایی که فریادهای خاموش جنبشی برابر طلبانه را به صدایی کر کننده بدل می‌سازد.

۲-۵- استعمار و جنبش زنان در آینه تاریخ

منطقه ایران و خاور میانه با موقعیت ژئوپولیتیکی مناسب، همواره مورد توجه ابر قدرتها بوده است تا بتواند با دستیابی و تسلط به این منطقه فعالیت‌های ایران را در برابر خود خنثی کرده و از طرفی ابر قدرت بودن خود را به نمایش بگذارد. ایران در طول دوره توسعه استعمار در قرن نوزدهم مستعمره شد و در حوزه نفوذ و نظارت دو قدرت بزرگ خارجی، بریتانیا و روسیه تزاری قرار داشت. روسیه در پی تجاوز ایران و بریتانیا به دنبال تسلط بر ایران و خلیج فارس بودند. در طول دوره استعمار ارو پای، پرتغالی‌ها نیز در خلیج فارس ظاهر شدند و جزیره هرمز، بخش مهمی از سرزمین اصلی ایران را تصرف کردند و بریتانیا نیز در جستجوی روابط تجاری در منطقه بود. ایران تا سطح نیمه مستعمره تنزل یافته بود و برای واگذاری امتیاز تا حد زیادی تحت فشار کارگزاران خارجی قرار داشت و قادر به حمایت از بازارهای خود در برابر رقبای خارجی نبود. بین سالهای (۱۳۰۳-۱۳۱۸) خارجی‌ها برای دریافت امتیاز، در ازای برتری و توفیق سیاسی خود باهم رقابت شدیدی داشتند بریتانیا و روسیه با مشاهده رشد نیروهای جدید ناسیونالیست برای حفظ منابع خود، دست به توافقی زدند که به قرار داد ۱۹۰۷ روس و انگلیس مشهور شد. در این توافق نامه به ظاهر استقلال ایران تضمین شده بود اما فی الواقع دست آویزی بود برای تقسیم دو کشور به منطقه نفوذ روسیه و بریتانیا. (جی واردنه ۱۳۹۲: ۱۰۳) علاوه بر این دو استعمارگر پیر تاریخ که پنجه استعماری خود را بر گلولی ایران می‌فشرده، دول دیگر منجمله آمریکا و فرانسه در زمان سلطنت ناصر الدین شاه برای تثبیت جای پا در مستعمره، مسیونرهای مذهبی را به ایران بازگرداندند. این نمایندگان و سیاحان اروپایی در پی آموختن چندین زبان موفق به تسلط در مستعمره شدند تا با تمرکز بر فرهنگ آنان توان مقابله از آنان را باز پس گیرند.

شرکت زنان در تظاهرات سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰ پس از تجاوز روسها به شمال ایران اهمیت ویژه ای دارد چرا که آنان تظاهرات را مستقلاً برنامه ریزی کرده و شور و حرارتی انقلابی را در این دوره از بحران ثبت نمودند. فی الواقع اختلاف قدرت جسمانی میان زن و مرد که در طی سالیان دراز در اثر کوتاه شدن دست زن از تولید پیدا شده بود در حال اضمحلال بود. (ناهد: ۳: ۱۳۶۰) با این مقدمه همچون بسیاری از بخش‌های آسیا و دنیای عرب، ایران عصر استعمار، به جنبش مشروطیت پیوست که با افزایش آگاهی و نگرش ناسیونالیستی فرو دستان همراه بود. «زنان، نویسندگان و شاعران اوایل قرن بیستم، نگره ای که زن ایرانی را همچو بازیگران زیبا، مار یا اژدها به تصویر می‌کشیدند، در این دوران مردود شمردند و با توجه به مضامین برابری و آزادی، تعدد زوجات و حجاب را مورد انتقاد قرار دادند و در نا آرامی‌های مشروطه خواهی به اعتراضات خیابانی پیوستند» (جی واردنه: ۱۱۱) جنبش مشروطه ایران در سال ۱۲۸۵ از نخستین جنبشهای توسعه گرای سیاسی و اجتماعی شرقی در نخستین سالهای قرن بیستم بود هدف این جنبش محدود کردن شیوه سنتی حکومت، نفی استبداد سیاسی و حکومت قانون بود. همان شیوه ای که در آن شاه در زمین بدون هیچ محدودیت و ممنوعیتی بر رعایایش فرمانروایی می‌کرد. این جنبش مقدمه ای شد بر شیوه حکومت مشروطه که در آن مردم به عنوان جانشینان خداوند بر زمین حاکمیت می‌یافتند و نمایندگان آنان قوانین و بودجه‌ها و قراردادهای خارجی ووزرای دولت را تصویب و تأیید یا رد می‌کردند (ابراهامیان، ۱۳۷۶)

شرکت زنان در جنبش‌های ضد استعماری جهان و فریاد آزادی خواهانه اشان و اعتراض علیه ستم مضاعف جنسی شان تاثیر زیادی بر زنان ایرانی باقی گذارد تا جایی که به گفته دیپلمات فرانسوی در عصر مشروطه زنی نبود که خواب مشروطه و رهایی زنان از نظام سرکوب استعمار را نبیند. روزنامه‌ها در بیداری زنان نقش موثری داشتند و زنان آگاه و مبارز برای با سواد کردن همجنسان خود به تکاپو افتادند. (ناهد: ۷) مبارزات زنان این زمان و بهره گیری از فرهنگ ضد سلطه دیگر کشورهای غربی با وجهی سلبی و ایجابی نیز همراه بود «به عنوان مثال توراچ السلطنه با توجه به وضعیت نکبت بار زنان در آن زمان می‌نویسد: زنان ایران از انسان جدا شده‌اند و در کنار وحوش نا امیدانه در پستو زندگی می‌کنند. این جماعت یا از دور تماشا می‌کنند یا در روزنامه‌ها مبارزات شما را می‌خوانند که چه آسان در پی حق رای هستید ای کاش به زنان مغرب زمین می‌گفتم: وقتی شما غرق در سعادت و شرافت از حقوق خود دفاع می‌کنید و فاتحانه به مقصود خود می‌رسید نظری هم به گوشه ایران افکنید و مخلوقات را ببینید که

چگونه در زنجیر اسارت اند.» (آدمیت: ۱۵۷) زنان بایستی زنجیر سنن و قوانین استعماری و فتو دالی را می‌گسستند. «آنان در نهایت برای نخستین بار در تاریخ دست به اسلحه بردند و علیه ستم پیشگان داخلی و استعمار گرایان خارجی به موازات نا برابری به جنگ مسلحانه دست زدند» (طاهرزاده بهزاد: ۸۴) چنین رخدادهایی عمق انقلاب مردم و ژرفای کینه فقرای به سطوح آمده را از سرمایه داران و استعمارگران و فتودالها به خوبی نشان می‌دهد. «اتحادیه زیر زمینی نسوان» طی نامه ای به روزنامه ندای وطن از نمایندگان ملت خواست به این بی سر و سامانی خاتمه دهند و اگر از عهده آن بر نمی‌آیند کار مملکت را به دست زنان بسپارند. (ندای وطن، ۷۰)

هرچند پس از جنگ دوم جهانی مساله رهایی جنبش زنان به رکود انجامید و هیچ حکومتی در پی طرح مساله فرودستی زنان نبود و با تمام مقاومتها به علت محبوس ماندن در تنگنای ساختار استعماری بر فرودستی اشان تاکید و تداوم مضاعف بخشیده می‌شد. عملاً نهضت رهایی زنان در تاریخ ایران و سایر کشورهای مستعمره نادیده گرفته شد، چرا که عوامل مهمی در تغییرات اجتماعی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم وجود داشته و گستره مشارکت زنان در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی آن دوران و پیدایش تشکیلات خود جوش زنان تنها زیر نگاه دیگری شناخته می‌شد. (جی واردنه: ۴۱۶) اولین تجربه‌های فمینیستی زنان ایران کوتاه مدت بود و اقدامات آزادی خواهانه جنبش فرودستان ایران در کنار سیاست‌های نا مطلوب و سرکوب گرایانه حاکمان وقت نتیجه دراز مدتی را به همراه نیاورد. زنانی که در مبارزات آزادی خواهانه فعالیت داشتند چندان مورد توجه قرار نگرفتند، چرا که توصیف زن فرودست با تجزیه و تحلیل داده‌ها در مقوله ای که شرق شناسی خوانده شد قرار می‌گرفت (همان) «شرقی شرق میشود» یعنی نشان دادن «دیگری» از درون منشور نگرشهای خاص.

نگاه خیره - دوسویه گی حجاب

هیچ چیز بیش از حجاب مظهر تفاوت میان دنیای اسلام با دنیای غرب نیست. در طول تاریخ، پوشش‌های معدودی معانی و مفاهیمی سیاسی به خود گرفته اند هیچ کس نمی‌تواند حجاب را بی طرفانه و بی غرض مطالعه کند که در واقع باز نمایی کلیشه ای اروپاییان و بورژوازی از شرق دوران استعمار است؛ چیزی که اوارد سعید در «شرق شناسی» بدان می‌پرداخت. در اوایل قرن بیستم مسئله حجاب توجه استعمار گرایانی را به خود معطوف کرد که سعی داشتند جوامع اسلامی را از شکل مذهبی آن خارج سازند و جنگ علیه حجاب را با دست نشانندگان خود با کشف حجاب اجباری آغاز کنند. به نوعی استعمارگر در این تصور است که که زن شرقی را باید غرب روشنفکر از وضعیت تاریخی درونی شده نجات دهد. غرب عریان، از زنان می‌خواهد به نشانه تمدن پوشش خود را کنار بگذارد خواه مایل به این کار باشند یا نباشند. مداخله دولت استعمارگر بر ضد چنین رسوم اجتماعی که زنان را تحت فشار قرار می‌داد، بدین معنا معرفی می‌گردید که که هر جا دولت استعمارگر به نفع ظاهری زنان مداخله میکند، دلیلی انسان دوستانه دارد. در برخی مواقع این اقدامات همزمان همچون اشکال کنترل استعمارگری عمل می‌کرد. اغلب صاحبان قدرت استعمارگر با این مداخلات موافق بودند زیرا از دید آنان شیوه ای بود برای تغییر ارزشهای جوامعی که سنتهای آنان در برابر حکومت استعمار گران مقاومت می‌ورزید. فرانتس فانون در کتاب خود (دوزخیان زمین) می‌گوید: «زن محجبه که می‌تواند ببیند بی آنکه دیده شود، استعمار گران را با شکست مواجه می‌سازد.» (فانون به نقل از یانگ ۱۰۴: ۱۳۹۱)

باید اذعان داشت، مبارزات آزاد اندیشانه جنبش متقدم زنان ایران سبب گشت فمینیسم پسا استعماری در گستره ای وسیع در کشورهای مسلمان مساله حجاب را به سرکوب زنان پیوند زده و سعی نماید کشف حجاب را در بسته مدر نیته اعمال شده از طرف استعمار گران که با عنوان متمدن سازی سعی در تزریق آن به جوامع استعمار شده را داشت جای دهند. ممکن است این گونه تصور شود خیلی از اصلاحات پسا استعماری بر توده زنان تاثیری نداشت با این حال «ایدئولوژی که پشتیبان زنان از قیود کهن بود اجازه رهایی را به زنان داد تا به شکلی نوین مورد استثمار قرار بگیرند استثماری که خود مورد تایید بورژوازی بود؛ به بیان دیگر هر فرمانی که تمایل به رهایی زنان از قیود کهن داشت به دلیل ایدئولوژی دیر پای سرمایه داری بود.» (جی واردنه: ۴۱۴) «بورژوازی نمی‌توانست چرخ تاریخ را به عقب باز گرداند و در پی تزویر و ریا زنان را در نظام سلطه ساکن نگاه می‌داشت. ایدئولوژی استعمار، شعار جدید «برابر اما متفاوت» را در مورد زن و مرد جعل نمود. این فرمول، در برخی از ایدئولوژیهای نظام سرمایه داری آمریکا در باب سیاهان نیز وجود داشت تا تبعیض استعمارگر و استعمار شده را محیلانه توجیه کنند» (ناهد: ۵) عکس العمل این جوامع در برابر اعمال فرهنگ بیگانه با تاکید روی فرهنگ آنان که نوعی سرکوب است همراه شد و پاسخ به این مطالبات دیرینه فرهنگی - مذهبی، برای ملغی کردن مضرات اجتماعی در اوایل قرن بیستم و دوران مشروطه با استمرار دادن به موقعیت فرو دستی آنان بود که انجام می‌پذیرفت.

«حرکت عامی که از سوی زنان ایرانی در برابر حجاب صورت گرفته است در ابتدا مبتنی بود بر ساختار سنتی مردسالارانه در ایران. در این ساختار حفظ حجاب زن پیوند وثیقی داشت با ماندن زن در خانه و دیده نشدن و در نتیجه، دور ماندن از زیست اجتماعی؛ اما خواست زنان این است که در مسایل حقوقی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جامعه مشارکت داشته باشند و در واکنش به این دیدگاه مردسالارانه، زنان حجاب را به عنوان یک مسئله نگاه کردند. البته این نگاه بومی زنان به حجاب و دوری از

زیست اجتماعی با نگاه جامعه‌ی سرمایه‌داری به برداشتن حجاب، براین اساس که همه چیز، از جمله بدن زن برایش به مثابه‌ی کالا است و باید از آن بهره‌برداری کرد، تفاوت دارد. برآیند تلاش‌های زنان و مقاومت نیروهایی با ذهن مردسالاری سنتی در انقلاب ایران خود را نمایان ساخت و به صورت روسری تحقق یافت. بدین سان زن‌ها توانستند در فضاهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی نقش‌آفرینی کنند. از نظر بسیاری از زنان ایرانی همچنان مشکلات حقوقی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جلودار حضور موثر و مشارکت آزاد زنان در عرصه‌ها مختلف حیات جمعی جامعه‌ی ایرانی است و در بسیاری موارد چشم‌اندازی که ترسیم می‌کنند با الگوهای غربی همپوشانی دارد، اما به رغم موانع ساختاری، همچنان جنبش زنان زنده است و بر رهایی پامی فشرده^۱»

نتیجه‌گیری

دیدگاه پسا استعمار گرایی با این فرض آغاز می‌گردد که سیاست جهان‌سومی بدون حضور زنان وجود ندارد و بسیاری از عناصر و اجزای سیاست پسا استعمارگری را زنان تعیین میکنند و در چارچوب این سیاست، جنسیت یکی از شرایط قدرت بخش آن را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی استعمارگری به شیوه‌ای متناقض می‌توانست اشکال جدیدی از آزادی و جنبش برابر طلبانه زنان ایران را به آنان ارائه کند. این جنبش نوپا و تازه نفس، در ارتباط بین سیاست استعماری و ملی‌گرایی ضد استعماری در وضعیت دو گانه‌ای قرار گرفت و در مبارزات با میراث استعمارگری بارها به وارد کردن ایده‌های غربی متهم شد. مفاهیم اجتماعی پیش از سرمایه‌داری نقش زنان را به انحای مختلف شکل دادند. اصلاحات پایه‌ای که در برگیرنده رهایی زنان فرودست، از انواع مختلف محدودیت‌های اجتماعی پیش سرمایه‌داری، اعطای حق تحرک و بیرون آوردنشان از انزوا و گوشه‌نشینی و مشارکت در امور سیاسی ایشان بود، با این استراتژی‌ها و ایدئولوژی‌ها انطباق داشت. از دیگر سو همانطور که گفته شد، حجاب یا گوشه‌نشینی زنان در خانه در صورتی رخ میداد که نظام پدسالارانه هر فرمان یا قانونی را که تمایل به رهاشدن زنان از انقیاد مردان در نوع سنتی داشت به خاطر ایدئولوژی سرمایه‌داری چندان موثر باقی نمی‌گذاشت.

«رشد سرمایه‌داری توانست برخی از قیود فرودستی زنان را در همه طبقات اجتماعی سست کند و به آن‌ها اندکی آموزش و تحرک داده و آنان را به کنش در محیط اجتماعی وا دارد با این حال آن‌ها را همچنان در نظامی پدر سالارانه و در مختصات استعمار و استیلا مسخ شده باقی نهاد؛ مفهوم زن نوین که نظریه پردازان بسیاری از این کشورها ابراز کردند شاهدهی بر این مدعا است. نظام سلطه وابستگی زنان به آنان را تشدید کرده است. این محدودیت موجب برانگیختگی معدودی از زنان به تردید در باب نقش استعمار و سرمایه‌داری شد. اگر سرمایه‌داری دیگر زنان فرودست جهان سوم را وارد محیط اجتماعی ولو اندک کرد، ناسیونالیسم زنان ایران را به مشارکت در زندگی سیاسی جامعه خود سوق داد (جی واردنه: ۴۱۴) فمینیسم پسا استعماری، خود در مقام عملگرایی بیشتر در بردارنده جنبش‌های مردمی است تا سیاسی حزبی. این حالت بیشتر با کاهش علاقه‌امروزی به احزاب سیاسی و سازمان‌های حزبی، در سطح ملی ارتباط پیدا می‌کند تا به سیاستی پسا استعمار گرایانه که از مداخله در فضای سنتی سیاست پرهیز می‌کند. (یانگ ۱۳۹۱: ۱۳۶) مبارزات زنان در تاریخ ایران نیز از این امر پیروی نموده و اگرچه نقشی تعیین کننده در بیرون کشیدن زنان از محیط خانوادگی سنتی به محیط عمومی و سیاسی داشت اما زنان عملاً به مکان مالوف خود در نظام پسا استعماری رانده شدند. جنبش زنان و فرودستان در این عصر در چارچوبی حرکت میکرد که «دیگری بزرگ» مقرر میداشت. به بیانی دیگر، تاریخی که به این ترتیب آشکار می‌شد تاریخی بود که تنها توسط تنها بازی گردانان آن ترسیم شده بود.

منابع

۱. اسپوواک، گایاتری. ۱۳۸۲، تاملات پراکنده درباب مسئله مطالعات فرهنگی، ترجمه نیماملک محمدی و شهریار وقفی پور، تهران: نشر تلخون.
۲. آبراهامیان، یرواند. ۱۳۷۶، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی در ایران، سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نشر شیرازه
۳. بشیریه، حسین. ۱۳۷۹، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، تهران: موسسه فرهنگی آینده پویان.
۴. جای واردنه، کوماری ۱۳۹۲، بیدار زنی و ملی‌گرایی در جهان سوم، شهلا طهماسبی، تهران، نشر ژرف.
۵. ساعی، احمد. ۱۳۸۷، "مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسااستعماری"، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شماره ۷۳، پاییز.
۶. شاهمیری، آزاده. ۱۳۸۹، نظریه و نقد پسااستعماری (زیر نظر فرزنان سجودی)، تهران، نشر علم.
۷. شیرزادی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، شماره پنجم.
۸. عباسی، مسلم و آریایی نیا، مسعود. ۱۳۸۸، دیرینه‌شناسی علوم انسانی در گفتار پسااستعماری، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره دوم، شماره ۶

۱ به نقل از مسعود پدرام

۹. کریمی، جلیل. ۱۳۸۸، گفتمان استعماری و مطالعات پسا استعماری (تحلیل گفتمان و مطالعات کرد شناسی)، پایان نامه دکترا، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
۱۰. ندای وطن. سال اول شماره ۷۰
۱۱. ناهید، عبدالحسین، ۱۳۶۰ زنان ایران در جنبش مشروطه - تبریز
۱۲. ناطق، هما، کتاب جمعه شماره ۳۰، سال اول ۱۳۵۸
۱۳. طاهرزاده بهزاد، کریم، ۱۳۳۴ قیام آذربایجان در انقلاب مشروطه، تهران
۱۴. آدمیت، فریدون، ۱۳۵۸، افکار اجتماعی و سیاسی دوران قاجار با همکاری هما ناطق
15. Ashcroft, B., 2003. Post- Colonial Studies: The key concept, London, Routledge.
16. Ashcroft, B, et all., 2002. The Post -Colonial Studies, Reader, London, Routledge
17. Amalia, Sa ar., 2005. Post- Colonial Feminism, The Politics of Identification, and The Liberal Borgain: University of Hifa.
18. Bose, B (2005). post - colonial feminism: nation, gender and sexualities India, in feminist theory, vol 6(1): 81-97, sage.
19. Kuamary Jay wardena (1986) feminism and nationalism, London, Zed book
20. Harington, A., 2004, Art And Social Theory, First published by Polity Press Lrd, UK.
21. Lughod, L.A., 2001. Orientalism And Middle East by Feminist Study Inc.
22. Macay P., 2000. The Dictionary of Critical Theory, Penguin Books. [بی جا] ,
23. Mohanty, C.T., 1984. Under Western Eyes: feminist scholarship and Colonial Discours, Boundary 2, 12, 333-58.
24. Mohanty, C.T., 1988. Feminist Review, No. 30, 61-88. [بی نا] , [بی جا]
25. Mookherjee, M., 2005. Affective Citizenship: Feminism, Post-Colonialism And The Politics of Recognition, Spire, Keel University, Keel, UK.
26. Racine L., [بی تا] , The Impact of Race, Gender and class in Post-colonial Feminist, Vol. 3, Nunero/Vol. 3/Issue, Aporia.
27. Spivak, G.C., 1985. "Can the Subaltern Speak? Speculation on widow Sacrifice "wedge, 7/8 120-3: 64-69, London, New..
28. Treacher, A., 2005. On Post-colonial Subjectivity, the Group Analytic Society (London).
29. young, R.G, post colonialism a very short introduction, 2003